



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی شانزدهم؛ سه‌شنبه ۱۳۹۱/۷/۱۸

بررسی قرائن مذکور بر اطلاق داشتن روایت «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه»

اما در مورد روایتی که بیان می‌کرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین قدر هم حاضر نبودند که جنازه‌ی یهودی علو و برتری بر سر مبارک حضرت داشته باشد می‌گوییم:

اولاً: مربوط به مورد خاصی است.

ثانیاً: نمی‌دانیم علی وجه الوجوب بوده یا علی وجه الاستحباب. بله، این مقدار را می‌پذیریم که مرجوح است مسلمان در شرایطی قرار گیرد که کافری علو بر او داشته باشد، اما این که به عنوان حکم الزامی در همه جا باشد، نمی‌توانیم بپذیریم.

در مورد روایت «لا تبدءوهم بالسلام و اضطروهم إلى أضيح الطرق و لا تساوهم فی المجالس» هم در حدّ خودش اگر از لحاظ سند تمام باشد ملتزم می‌شویم، ولی چون سند ندارد گرچه باز از باب تسامح در ادله‌ی سنن نیز اگر معارض به جهات دیگر نباشد مشکلی ندارد، ولی این که بتواند شاهد باشد بر این که هر نوع استعلائی از هر چیزی که صبغهی اسلام دارد بر هر چیزی که صبغهی غیر اسلام دارد واجب باشد، نمی‌توانیم به صرف این دو روایت ملتزم شویم!

اما در مورد عمل فقهاء می‌گوییم استنادشان به این روایت به عنوان یک حکم شرعی ثابت نیست؛ زیرا شاید به خاطر عقد ذمه بوده است. در مباحث مربوط به عقد ذمه که در کتاب الجهاد مطرح شده، شرائط آن را در دو بخش تعیین کرده‌اند، بخشی مربوط به قوام عقد ذمه است که نمی‌توان از آن غمض عین کرد،

بخشی هم مربوط به مصالح و شرایط زمانی و مکانی است که حاکم و ولی امر مسلمین می‌تواند در زمانی علیه کفار قرار دهد و در زمانی آن را بردارد. بنابراین این که فقهاء عملاً چنین می‌کردند، شاید به اعتبار عقد ذمه بوده که حاکم به خاطر شرائط زمانی و مکانی چنین مصلحت می‌دید؛ نه به حسب اصل شرع.

و نیز ممکن است از آیه‌ی شریفه‌ی ﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۱ و هم‌چنین روایت «الاسلام يعلو ولا يعلى عليه» استیناس کرده‌اند، البته نه در حد استدلال؛ زیرا معنای آیه‌ی شریفه این نیست که از هر نظر باید تحقیر شوند، بلکه به این معناست که قهراً عليهم باید جزیه پرداخت کنند.^۲ کما این که بر مسلمانی که خسارت زده و باید از عهده برآید هم در روایات «صاغر» اطلاق شده است.^۳

افراط و تفریط در مسأله!

بعضی در معنای آیه‌ی شریفه‌ی ﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ دچار افراط شده و گفته‌اند موقع جزیه گرفتن از کافر ذمی، باید ریش او را گرفت و یک سیلی هم به گوشش زد تا به این صورت تحقیر شود!

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۹: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾

۲. المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج ۲، ص ۳۴۱:

﴿وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ قيل: معناه عن قهر يُصَيِّبُهُمْ وَذُلٌّ وَقِيلَ يُعْطُونَهَا بِأَيْدِيهِمْ وَ لَا يَتَوَلَّىٰ غَيْرُهُمْ دَفْعَهَا فَإِنَّ ذَلِكَ أُبْلَغُ فِي إِذْلَالِهِمْ.

۳. الكافي، ج ۵، ص ۹۳ و تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۵۵:

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَىٰ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَزِيرَةِ يُكْنَىٰ أَبَا مُحَمَّدٍ قَالَ: سَأَلَ الرَّضَا عليه السلام رَجُلًا وَأَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ أَخْبَرَنِي عَنْ هَذِهِ النَّظَرَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ لَهَا حَدٌّ يُعْرَفُ إِذَا صَارَ هَذَا الْمُعْسِرُ إِلَيْهِ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ أَنْ يَنْتَظِرَ وَقَدْ أَخَذَ مَالَ هَذَا الرَّجُلِ وَانْفَقَهُ عَلَىٰ عِيَالِهِ وَ لَيْسَ لَهُ غَلَّةٌ يَنْتَظِرُ إِذْرَاكُهَا وَ لَا دَيْنٌ يَنْتَظِرُ مَجَلَّهُ وَ لَا مَالٌ غَائِبٌ يَنْتَظِرُ قُدُومَهُ قَالَ: نَعَمْ يَنْتَظِرُ بِقَدْرِ مَا يَنْتَهِي خَبْرُهُ إِلَىٰ الْإِمَامِ فَيَقْضِي عَنْهُ مَا عَلَيْهِ مِنْ سَهْمِ الْغَارِمِينَ إِذَا كَانَ أَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنْ كَانَ قَدْ أَنْفَقَهُ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلَا شَيْءَ لَهُ عَلَىٰ الْإِمَامِ قُلْتُ فَمَا لِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي اتَّخَمَهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فِيمَا أَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَمْ فِي مَعْصِيَتِهِ؟ قَالَ: يَسْعَىٰ لَهُ فِي مَالِهِ فَيَرُدُّهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ صَاغِرٌ.

✓ همان، ص ۲۱۷:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَكُوا فِي أَمَةٍ فَاتَّخَمُوا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ أَنْ تَكُونَ الْأَمَةُ عِنْدَهُ فَوَطَّئَهَا قَالَ: يَدْرَأُ عَنْهُ مِنَ الْحَدِّ بِقَدْرِ مَا لَهُ فِيهَا مِنَ النَّقْدِ وَ يُضْرَبُ بِقَدْرِ مَا لَيْسَ لَهُ فِيهَا وَ تَقْسَمُ الْأَمَةُ عَلَيْهِ بِقِيمَةِ وَ يُلْزَمُهَا وَ إِنْ كَانَتْ الْقِيمَةُ أَقَلَّ مِنَ التَّمَنِ الَّذِي اشْتَرَيْتَ بِهِ الْجَارِيَةَ الْزَّمْ تَمَنُهَا الْأَوَّلَ وَ إِنْ كَانَ قِيمَتُهَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي قُوِّمَتْ فِيهِ أَكْثَرَ مِنْ تَمَنُهَا الْزَّمْ ذَلِكَ التَّمَنَ وَ هُوَ صَاغِرٌ لِأَنَّهُ اسْتَفْرَشَهَا قُلْتُ: فَإِنْ أَرَادَ بَعْضُ الشَّرَكَاءِ شِرَاءَهَا دُونَ الرَّجُلِ؟ قَالَ: ذَلِكَ لَهُ وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَشْتَرِيَهَا حَتَّىٰ يَسْتَبْرِئَهَا وَ لَيْسَ عَلَىٰ غَيْرِهِ أَنْ يَشْتَرِيَهَا إِلَّا بِالْقِيمَةِ.

بعضی هم دچار تفریط شده و در مورد روایتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در اقامه‌ی دعوا علیه مرد نصرانی که کنار قاضی نشستند و مساوات در نشستن را رعایت نکردند و از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کردند که «لا تساووه»^۱ فی المجالس» گفته‌اند این روایت از آن جایی که خلاف عدل اسلامی است، مورد قبول واقع نمی‌شود!

این سخنان ناشی از بعض تأثرات است، از ایشان می‌پرسیم آیا عدل اسلامی را جز خداوند متعال و رسولش و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام بیان می‌کنند؟! مگر این موارد جزء مستقلات عقلیه است تا عقل خودمان را ملاک سنجش قرار دهیم؟!

بله در جایی اگر اجرای احکام دچار محذور بود، آن را مدتی تعطیل می‌کنیم، همان‌طور که خود امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور شدند شریح را بر قضاوت ابقاء کنند یا چون خواستند نماز بدعت تراویح را که به صورت جماعت خوانده می‌شد تعطیل کنند و سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله امام مجتبی علیه السلام را فرستادند تا مردم را از این عمل باز دارد، وقتی دیدند مردم جار و جنجال به راه انداخته [و فریاد و عمره‌ا^۱ سر دادند یا بعضی در مورد مسأله‌ای دیگر] گفتند «رَأَيْكَ مَعَ رَأْيِ عُمَرَ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ رَأْيِكَ وَحَدِّكَ»^۲ حضرت آن‌ها را به حال خودشان واگذار کردند با این‌که طبق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که وقتی بعضی برای شکایت از امیرالمؤمنین نزد حضرت آمده بودند، فرمودند: «إِنَّهُ لَأَخْسَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُشْكِيَ»^۳ یعنی حضرت علی علیه السلام در اجرای

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۰:

عَلِيُّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عُمَرُو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي رَمَضَانَ فِي الْمَسَاجِدِ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الْكُوفَةَ أَمَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام أَنْ يُنَادِيَ فِي النَّاسِ لَا صَلَاةَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الْمَسَاجِدِ جَمَاعَةً فَنَادَى فِي النَّاسِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام بِمَا أَمَرَهُ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ مَقَالَةَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَاحُوا وَاعْمَرُوا وَاعْمَرَاهُ فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ لَهُ: مَا هَذَا الصَّوْتُ؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ النَّاسُ يَصِيحُونَ وَاعْمَرَاهُ وَاعْمَرَاهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: قُلْ لَهُمْ صَلُّوا.

۲. الفصول المختارة، ص ۲۱۳:

وَ حَكَى عَنْ عَبِيدَةَ السَّلْمَانِيِّ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ عَلِيًّا علیه السلام عَنْ بَيْعِ أُمَّهَاتِ الْأَوْلَادِ فَقَالَ: كَانَ رَأْيِي وَرَأْيُ عُمَرَ أَنْ لَا يُبْعَنَ وَأَنَا الْآنَ أَرَى أَنْ يُبْعَنَ فَقُلْتُ لَهُ: رَأْيِكَ مَعَ رَأْيِ عُمَرَ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ رَأْيِكَ وَحَدِّكَ.

۳. كشف الغمّة في معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۱۳۶:

فإنه كان علیه السلام ممنوعاً في أيام خلافته عن كثير من إرادته الدينية حتى إنه أراد عزل شريح و قال عزب ذهنك و علت سنك و ارتشى ابنك فلم يمكن من عزله و الاستبدال به و كم مثلها مما منع عنه علیه السلام أن يجريه على الحق الذي لا لبس فيه حتى قيل له رأيك مع رأي عمر أحب إلينا من رأيك على انفرادك و الخطب جليل و بالله المستعان و لما قيل له علیه السلام رأيك مع رأي عمر أحب إلينا قال لعبيدة السلماني: اقضوا كما كنتم تقضون فإني أكره الخلاف و كان عبيدة هذا قاضياً.

۳. السيرة النبوية (لابن هشام)، ج ۲، ص ۶۰۳:

احکام الهی محکم است و بالاتر از آن است که مورد شکایت قرار گیرد.

پس اگر یک جایی اجرای حکم الهی دچار محذور بود، اشکالی ندارد تا آن محذور رفع نشده، اجرای آن حکم تعطیل شود و حتی در جایی هم بازگو نشود، ولی این دیگر درست نیست که بگوییم آن حکم خلاف اسلام است و چنین حکمی در اسلام وجود ندارد! مثل بعضی که متأسفانه تا فضا عوض می‌شود، احکام را تغییر داده و بخشی از اسلام را می‌تراشند که بسیار غلط است. بعضی هم با این‌که عمامه بر سر دارند آن‌قدر مقهور و خود باخته می‌شوند که می‌نویسند اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر عصاره‌ی تعالیم انبیاست، در حالی که چقدر احکام ضد اسلام در آن وجود دارد!

نظر نهایی در مورد سعه‌ی روایت «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه»

خلاصه اینکه در مورد روایت «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» نمی‌توانیم آن سعه و اطلاق را بپذیریم و شاید معنای روایت این باشد که اسلام از حیث حجج، براهین و قوت استدلال بر همه‌ی ادیان و مکاتب برتری دارد و یا به این معنی است که اسلام به حسب تعالیم و اعتقاداتی که ارائه می‌دهد، بر همه چیز برتری دارد.

مضاف به این‌که از لحاظ سند هم ناتمام است و شیخ صدوق رحمته‌الله در من لا یحضره الفقیه^۱ مرسلأ نقل کرده و اصل آن هم ظاهراً به نقل از اهل سنت است؛ هرچند مضمون روایت که فی‌الجمله اسلام علو دارد و غیر اسلام بر اسلام علو ندارد مسلم است، اما این‌که در کجا چنین است و چه معنایی دارد با این سند نمی‌توانیم اطلاق آن را اثبات کنیم؟ پس باید به قدر متیقن اخذ کنیم.

قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ طَلْحَةَ بْنِ يَزِيدَ بْنِ رُكَّانَةَ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْيَمَنِ لِيَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ، تَعَجَّلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ اسْتَخْلَفَ عَلَى جُنْدِهِ الَّذِينَ مَعَهُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ فَعَمِدَ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَكَسَا كُلَّ رَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ حُلَّةً مِنَ الْبَزِّ الَّتِي كَانَ مَعَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. فَلَمَّا دَنَا جَيْشُهُ خَرَجَ لِيَلْقَاهُمْ فَإِذَا عَلَيْهِمُ الْحُلَّةُ، قَالَ: وَيْلَكَ! مَا هَذَا؟ قَالَ: كَسَوْتُ الْقَوْمَ لِيَتَجَمَّلُوا بِهِ إِذَا قَدِمُوا فِي النَّاسِ، قَالَ: وَيْلَكَ! انْزِعْ قَبْلَ أَنْ تَنْتَهِيَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: فَانْتَزَعْتُ الْحُلَّةَ مِنَ النَّاسِ، فَرَدَّهَا فِي الْبَزِّ، قَالَ: وَ أَظْهَرَ الْجَيْشَ شُكُوَاهُ لِمَا صَنَعَ بِهِمْ.

قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: فَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَعْمَرِ بْنِ حَزْمٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ عَنْ عَمَّتِهِ زَيْنَبِ بِنْتِ كَعْبٍ وَ كَانَتْ عِنْدَ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: اشْتَكَى النَّاسُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِينَا خَطِيبًا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ، لِمَا تَشْكُوا عَلِيًّا، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْسَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ، أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مِنْ أَنْ يَشْكَى.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

لَا ضَرَرَ وَ لَا إِضْرَارَ فِي الْإِسْلَامِ فَالْإِسْلَامُ خَيْرٌ وَ لَا يَزِيدُهُ شَرًّا وَ مَعَ قَوْلِهِ ﷺ الْإِسْلَامُ يُعْلَوُ وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ.

بنابراین روایت «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» نه می‌تواند مستند عدم جواز بیع مصحف به کافر باشد و نه مستند عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر.

البته در مورد عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر ممکن است کسی ادعا کند فی الجمله اجماعی است و بعید نیست چنین اجماعی وجود داشته باشد، هرچند احتیاج به تتبع بیشتری دارد و اگر اجماع ثابت شد و به حدی بود که اطمینان بخش باشد - هرچند با ضمیمه‌ی این وجوه مذکور - تسلیم می‌شویم.

ثم علی فرض این‌که در مسأله‌ی بیع عبد مسلم به کافر ادله‌ی عدم جواز تمام باشد آیا بالفحوی و بالاولویت می‌توانیم بگوییم بیع مصحف به کافر جایز نیست؟

بررسی اولویت عدم جواز بیع مصحف به کافر نسبت به بیع عبد مسلم به کافر

عدم جواز بیع مصحف به کافر نسبت به بیع عبد مسلم به کافر اولویتی ندارد؛ زیرا عبد، اسیر مالکش بوده و مسلمانی که تحت تملک کافر قرار می‌گیرد، تمام مقدراتش به دست کافر می‌افتد، اما در مورد قرآن کریم این‌گونه نیست؛ زیرا قرآن که فقط یک نسخه نیست تا مقدرات آن به دست کافر بیفتد؛ مثلاً مانع تعلیم و قرائت قرآن شود!

ظاهراً اجماع هم که در این‌جا وجود ندارد؛ چون کثیری آن را مطرح نکرده‌اند و بلکه از عبارات شیخ طوسی در المبسوط^۱ که مصاحف^۲ را هم جزء غنائم در جنگ با کفار نام می‌برد استفاده می‌شود که کافر می‌تواند مالک مصحف شود؛ چون اگر ملک کافر نمی‌شد، پس به ملک مسلمان باقی مانده و در نتیجه نمی‌تواند به عنوان غنیمت باشد، بلکه نهایت به عنوان مجهول المالك می‌شود و باید طبق احکام مجهول المالك عمل شود.

پس به دلیل اولویت عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر نمی‌توان برای اثبات عدم جواز بیع مصحف

۱. المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۲، ص ۳۰:

إذا وجد فی المغنم كتب نظر فیها فإن كانت مباحة يجوز إقرار البید علیها مثل كتب الطب و الشعر و اللغة و المكاتبات فجميع ذلك غنیمة، و كذلك المصاحف و علوم الشریعة كالقنقه و الحدیث و نحوه لأن هذا مال بیاع و یشتري كالتياب، و إن كانت كتباً لا تحل إمساكها كالکفر و الزندقه و ما أشبه ذلك كل ذلك لا يجوز بیعه، و ينظر فیها فإن كان مما لا ینتفع بأوعيته إذا غسل كالجلود و نحوها فإنها غنیمة، و إن كان مما لا ینتفع بأوعيته كالکاغذ فإنه یمزق و لا یحرق لأنه ما من کاغذ إلا و له قیمة و کلم التوریه و الإنجیل هكذا كالکاغذ فإنه یمزق لأنه کتاب مغیر مبدل.

۲. ظاهراً مراد از مصاحف خصوص قرآن است و شامل مثل انجیل و تورات نمی‌شود؛ زیرا مصحف بر غیر قرآن اطلاق نمی‌شود. و این‌که بر صحف ابراهیم و موسی، صحف اطلاق شده، صحف جمع صحیفه است نه مصحف و اگر هم اعم مراد باشد، بالاخره قرآن را جزء غنائم نام برده است.

تمسک کرد. قیاس هم که در مذهب ما باطل است، پس دلیلی بر عدم جواز بیع مصحف به کافر وجود ندارد، مگر این که تحت عناوینی مانند اهانت، وهن به قرآن و ... قرار بگیرد که جایز نخواهد بود و الا اگر مصداق اهانت به قرآن نباشد مثلاً کافری به قرآن احترام گذاشته و اهل مطالعه و تأمل در قرآن باشد، نمی توان گفت دادن قرآن به او حرام است، بلکه اگر موجب هدایت او شود رجحان هم دارد.

إن قلت: مس قرآن بدون وضوء برای مسلمان جایز نیست^۱ و غیر مسلمان می دانیم وضوء نمی گیرد و اگر هم بگیرد وضویش درست نیست؛ چون ایمان، شرط صحت عبادات است، بنابراین دادن قرآن به کافری که می دانیم مس قرآن خواهد کرد مصداق إعانت بر اثم بوده و جایز نیست!

قلت: در بحث إعانت بر اثم بیان کردیم اگر منع کردن تأثیری در عدم تحقق منکر نداشته باشد - مثلاً هزاران قرآن در دسترس دارد، به طوری که اگر منع کند از جای دیگر تهیه می کند و ندادن او هیچ تأثیری در عدم تحقق منکر نمی کند - آن جا إعانت بر اثم حرام نیست، مگر این که وجه اهمی داشته باشد.

مضاف به آن که کفار گرچه مکلف به فروع هستند، ولی نهی از منکر نسبت به آنان در همه جا لازم نیست؛ مثلاً می دانیم گوشت خنزیر و گوشت بدون ذبح شرعی می خورند یا می دانیم در غیر ملامت عام رعایت حجاب اسلامی نمی کنند، در چنین مواردی امر به معروف و نهی از منکر آنان واجب نیست و حتی حکومت اسلامی اجازه ای ارتکاب چنین عملی را به آنان می دهد، مگر در موارد خاصی که موجب هتک اسلام یا زیر پا گذاشتن شعائر اسلامی شود.

علاوه بر آن که ما می دانیم از صدر اسلام سکه هایی را ضرب می کردند که مشتمل بر اسم جلاله و آیات قرآن مثل سوره ی توحید بوده و این سکه ها در مبادله به دست کفار می رسید و این می تواند مؤید آن باشد که دادن مصحف به کفار و بیع آن حتی با علم به این که مس کتابت قرآن می کنند مانعی ندارد؛ مگر این که عنوان اهانت به قرآن بر آن منطبق شود که جایز نخواهد بود؛ مثلاً بیع قرآن به کسی که اشتها به قرآن سوزی و اهانت به قرآن دارد، جایز نیست.

۱. البته نه با تمسک به آیه ی شریفه ی «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» بلکه با تمسک به روایتی از امام صادق علیه السلام که فرزند حضرت سؤال می کند بدون وضوء قرآن بخوانم؟ حضرت فرمودند بخوان اما «لَا تَمَسَّ الْكِتَابَةَ».

✓ وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ابواب الوضوء، باب ۱۲، ح ۲، ص ۳۸۳ و تهذیب الحکام، ج ۱، ص ۱۲۶: وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سِنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ] عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيْزِ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِنْدَهُ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ اقْرَأِ الْمُصْحَفَ فَقَالَ: إِنِّي لَسْتُ عَلَى وَضُوءٍ فَقَالَ: لَا تَمَسَّ الْكِتَابَةَ وَ مَسَّ الْوَرَقَ فَأَقْرَأَهُ.

مرحوم شیخ بعد از قول به عدم جواز بیع مصحف به کافر، فروعاتی را مطرح می‌کند^۱ از جمله این‌که:

۱. فروش ابعاض قرآن هم جایز نیست، ولی اگر در یک کتابی بعضی آیات قرآن مثلاً به عنوان شاهد ذکر شده باشد، فروش آن به کفار اشکالی ندارد؛ چون نه مصداق اهانت است و نه علو.

۲. فروش اسماء الله، احادیث و روایات پیامبر اکرم و اسم النبى ﷺ به کفار و الحاق آن به قرآن در عدم جواز «فیه وجهان» - ولی بنا بر مختار ما به طریق اولی جایز است - و در نهایت مرحوم شیخ می‌فرماید: بنا بر عدم جواز، دراهم و دنانیری که در زمان ما ضرب می‌شود، تملک کفار بر آن مشکل است.

جای بسی تعجب است که چرا شیخ می‌فرماید «الدرهم و الدنانیر المضروبة فی زماننا»^۲ که قرن سیزدهم باشد، در حالی که از زمان ائمه علیهم‌السلام اسم جلاله، نام مبارک رسول الله ﷺ و آیات قرآن بر روی سکه‌ها ضرب می‌شد و حتی نقل شده که تا زمان عبدالملک مروان اموی لعنة الله علیهم، سکه‌ای در اسلام ضرب نشده^۳ بود و سکه‌های رایج، سکه‌های ایران و روم بود. بعد از این‌که پادشاه روم عبدالملک را تهدید کرد که بر روی سکه‌ها مطالبی علیه اسلام ضرب خواهد کرد، عبدالملک نیز با راهنمایی امام باقر علیه‌السلام به این فکر افتاد سکه

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۶۳:

الظاهر أن أبعاض المصحف في حكم الكل إذا كانت مستقلة. و أما المتفرقة في تضعيف غير التفاسير من الكتب للاستشهاد بلفظه أو معناه فلا يبعد عدم اللحوق لعدم تحقق الإهانة و العلو.
و في إلحاق الأدعية المشتمة على أسماء الله تعالى كالجوشن الكبير مطلقاً أو مع كونه الكافر ملحداً بها دون المقر بالله المحترم لأسمائه لعدم الإهانة و العلو وجوه.

و في إلحاق الأحاديث النبوية بالقرآن وجهان حكى الجزم به عن الكركي و فخر الدين رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا و التردد بينهما عن التذكرة. و على اللحوق فيلحق اسم النبي ﷺ بطريق أولى لأنه أعظم من كلامه و حينئذ فيشكل أن يملك الكفار الدرهم و الدنانير المضروبة في زماننا المكتوب عليها اسم النبي ﷺ إلا أن يقال إن المكتوب عليها غير مملوك عرفاً و لا يجعل بإزاء الاسم الشريف المبارك من حيث إنه اسمه جزء من الثمن فهو كاسمه المبارك المكتوب على سيف أو على باب دار أو جدار إلا أن يقال إن مناط الحرمة التسليط لا المعاوضة بل و لا التملك و بشكل أيضاً من جهة مناولتها الكافر مع العلم العادي بمسمة إياه خصوصاً مع الرطوبة.

۲. ظاهراً مربوط به زمان محمد شاه قاجار می‌شود که روی سکه ضرب شده بود: شهنشاه انبیاء، محمد رسول الله ﷺ.

۳. البته عتیقه شناسی ادعا می‌کرد که سکه‌ای را سراغ دارد که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تاریخ چهل قمری ضرب شده است. به هر حال اگر سکه‌ای هم ضرب می‌شد، سکه‌ی رایج نبود و اگر سکه‌ی رایج بود، طوری نبود که سکه‌های ایرانی و رومی را از رواج ببندازد.

۴. گرچه در مقدمه‌ی ابن خلدون که گرایش ضد شیعی دارد، این پیشنهاد به کس دیگری نسبت داده شده است.

✓ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۸:

ضرب السكة الإسلامية: كان عبد الملك كتب في صدر كتابه إلى الروم: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و ذكر النبي مع التاريخ، فنكر ذلك ملك الروم و قال: اتركوه و إلا ذكرنا نبیکم في دنانیرنا بما تکرهونه فغظم ذلك علیه و استشار الناس فأشار علیه خالد بن یزید بضرب السكة و ترک دنانیرهم ففعل. ثم نقش الحجاج فيها قل هو الله أحد فکره الناس ذلك لأنه قد یمسها غیر الطاهر.

ضرب كند و با پیش نهاد امام باقر علیه السلام بر یک روی سکه [سوره ی توحید] و بر روی دیگر [ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله] [و بر مدار سکه نام شهر و تاریخی که در آن ضرب سکه می شد] ضرب کردند.^۱

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۸۴:

و ذَكَرَ الدَّمِيرِيُّ الشَّافِعِيُّ فِي حَيَاةِ الْحَيَوَانَ فِي تَرْجَمَةِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ قِصَّةً جَرَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَلِكِ الرُّومِ وَ فِيهِ أَنَّ الْمَلِكَ هَدَّاهُ فِي كِتَابِهِ إِلَيْهِ وَ كَانَ فِيهِ وَ لَا مَرْنَ بِنَقْشِ الدَّنَائِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُنْقَشُ شَيْءٌ مِنْهَا إِلَّا مَا يُنْقَشُ فِي بِلَادِي وَ لَمْ تَكُنِ الدَّرَاهِمُ وَ الدَّنَائِيرُ تُنْقَشُ فِي الْإِسْلَامِ فَيُنْقَشُ عَلَيْهَا شَتْمُ نَبِيِّكَ إِلَى أَنْ قَالَ: فَلَمَّا قَرَأَ عَبْدُ الْمَلِكِ الْكِتَابَ صَعِبَ عَلَيْهِ الْأَمْرُ وَ غَلِظَ وَ ضَاقَتْ بِهِ الْأَرْضُ وَ قَالَ: أَحْسِبُنِي أَشَامًا مَوْلُودًا وَ لِدًا فِي الْإِسْلَامِ لَأَنِّي جَنَيْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ شَتْمِ هَذَا الْكَافِرِ مَا يَبْقَى مِنْ غَابِرِ الدَّهْرِ وَ لَا يُمَكِّنُ مَحْوُهُ مِنْ جَمِيعِ مَمْلَكَةِ الْعَرَبِ إِذَا كَانَتْ الْمُعَامَلَاتُ تَدُورُ بَيْنَ النَّاسِ بِدَّنَائِيرِ الرُّومِ وَ دَرَاهِمِهِمْ فَجَمَعَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَ اسْتَشَارَهُمْ فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْهُمْ رَأْيًا يَعْمَلُ بِهِ فَقَالَ لَهُ رُوْحُ بْنُ زَيْنَاعٍ: إِنَّكَ لَتَعْلَمُ الْمُخْرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ وَ لَكِنَّكَ تَتَعَمَّدُ تَرْكَهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ مَنْ؟ فَقَالَ عَلَيْكَ بِالْبَاقِرِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: صَدَقْتَ وَ لَكِنَّهُ ارْتَجَعَ عَلَيَّ الرَّأْيُ فِيهِ فَكَتَبَ إِلَيَّ عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ أَنْ أَشْخِصْ إِلَى مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام مُكْرَمًا وَ مَتَّعَهُ بِمِائَةِ آلْفِ دِرْهَمٍ لِجَهَازِهِ وَ بِثَلَاثِمِائَةِ آلْفِ دِرْهَمٍ لِنَفَقَتِهِ وَ أَرِحْ عَلَيْهِ فِي جَهَازِهِ وَ جَهَازِ مَنْ يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ حَبَسَ الرَّسُولَ قَبْلَهُ إِلَى مُوَافَاةِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَلَمَّا وَافَاهُ أَخْبَرَهُ الْخَبْرَ.

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ علیه السلام: لَا يَعْظُمُ هَذَا عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْ جِهَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَكُنْ يُطْلِقُ مَا يُهَدَّدُ بِهِ صَاحِبُ الرُّومِ فِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْآخَرَى وَ جُودُ الْحَيْلَةِ فَقَالَ: وَ مَا هِيَ؟ قَالَ علیه السلام: تَدْعُو هَذِهِ السَّاعَةَ بِصُنَاعِ فَيَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ سِكِّكَ لِلدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَائِيرِ وَ تَجْعَلُ النَّقْشَ عَلَيْهَا سُورَةَ التَّوْحِيدِ وَ ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَحَدَهُمَا فِي وَجْهِ الدَّرْهَمِ وَ الدَّنَائِرِ وَ الْآخَرَ فِي الْوَجْهِ الثَّانِي وَ تَجْعَلُ فِي مَدَارِ الدَّرْهَمِ وَ الدَّنَائِرِ ذِكْرَ الْبَلَدِ الَّذِي يُضْرَبُ فِيهِ وَ السَّنَةَ الَّتِي يُضْرَبُ فِيهَا تِلْكَ الدَّرَاهِمُ وَ الدَّنَائِيرُ وَ تَعْمِدُ إِلَى وَزْنِ ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا عَدَدًا مِنَ الْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ الَّتِي الْعَشْرَةُ مِنْهَا وَزْنُ عَشْرَةٍ مَنَاقِيلَ وَ عَشْرَةٌ مِنْهَا وَزْنُ سِتَّةِ مَنَاقِيلَ وَ عَشْرَةٌ مِنْهَا وَزْنُ خَمْسَةِ مَنَاقِيلَ فَتَكُونُ أَوْزَانُهَا جَمِيعًا وَاحِدًا وَ عِشْرِينَ مَنَاقِيلًا فَتَجْزِيهَا مِنَ الثَّلَاثِينَ فَتَصِيرُ الْعِدَّةُ مِنَ الْجَمِيعِ وَزْنُ سَبْعَةِ مَنَاقِيلَ وَ تَصُبُّ صَنْجَاتٍ مِنْ قَوَارِيرَ لَا يَسْتَحِيلُ إِلَى زِيَادَةٍ وَ لَا نُقْصَانٍ فَتَضْرَبُ الدَّرَاهِمُ عَلَى وَزْنِ عَشْرَةٍ وَ الدَّنَائِيرُ عَلَى وَزْنِ سَبْعَةِ مَنَاقِيلَ وَ كَانَتْ الدَّرَاهِمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ إِنَّمَا هِيَ الْكُسْرُوبَةُ الَّتِي يُقَالُ لَهَا الْيَوْمَ بَعْلِيَّةٌ لِأَنَّ رَأْسَ الْبَعْلِ ضَرْبُهَا لِعَمْرِ بِسِكِّهِ كُسْرُوبَةٌ فِي الْإِسْلَامِ مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا صُورَةُ الْمَلِكِ وَ تَحْتَ الْكُرْسِيِّ مَكْتُوبٌ بِالْفَارَسِيَّةِ نُوشُ خُورُ أَيُّ كُلِّ هَيْبَتًا وَ كَانَ وَزْنُ الدَّرْهَمِ مِنْهَا قَبْلَ الْإِسْلَامِ مَنَاقِيلًا وَ الدَّرَاهِمُ الَّتِي كَانَ وَزْنُ الْعَشْرَةِ مِنْهَا سِتَّةَ مَنَاقِيلَ هِيَ السَّمْرِيَّةُ الْخِفَافُ وَ نَقَشَهَا نَقَشَ فَارِسٌ وَ أَمْرُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَنْ يَكْتُبَ السِّكِّكَ فِي جَمِيعِ بُلْدَانَ الْإِسْلَامِ وَأَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَى النَّاسِ فِي التَّعَامُلِ بِهَا وَأَنْ يَتَهَدَّدَ بِقَتْلِ مَنْ يَتَعَامَلُ بِغَيْرِ هَذِهِ السِّكِّهِ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَائِيرِ وَ غَيْرِهَا وَأَنْ تُبْطَلُ وَ تُرَدَّ إِلَى مَوَاضِعِ الْعَمَلِ حَتَّى تُعَادَ إِلَى السِّكِّكَ الْإِسْلَامِيَّةِ فَفَعَلَ عَبْدُ الْمَلِكِ ذَلِكَ إِلَى آخِرِ مَا قَالَ.